



بسم الله الرحمن الرحيم

مقتضای دو مسلک در باب استهلاك مضاف متنجس در ماء المعتصم
محصل کلام در باب استهلاك، که عین نجس یا متنجس یا مضاف متنجس، در ماء
المعتصم مستهلك بشود، این شد که در استهلاك دو مسلک هست: یکی این که آن شیء
مستهلك بما این که اجزائش در ماء معتصم منتشر و تفرق پیدا کرده بحیثی که عرفاً آن
مستهلك، معدوم و انعدام پیدا کرده است، آن تنجس که حکم سابقی است به انتفاء
موضوعش منتفی می شود.

مسلک دیگر، مسلکی بود که عرض کردیم تبعیت حکمی است. در مسلک دوم
مستهلك، حقیقتاً ولو به نظر عرف یعنی به نظر حقیقی عرف، منعدم نشده است. عرفاً
صدق می کند که او در این آب موجود است و لکن تبعیت حکمی پیدا می کند. خود
روایاتی که فرض کرده ماء غدیری که کَر است، در آن بول یا دم و امثال ذلک ریخته شده
است، آنجا دارد که اگر آب را تغییر ندهد آن آب پاک است. مقتضایش این است که آن
دم یا بول، بعد از تفرق اجزائش دیگر حکمی ندارد. آب محکوم به طهارت می شود. در
مانحن فیه هم این مضاف نمی تواند بالاتر از آن بول باشد که اگر در آب متفرق و متشتت

بشود، آب محکوم به طهارت است و دیگر مضاف حکمی ندارد. این حرف ما بود. از ما ذکرنا معلوم شد در مواردی که مضاف، قابل تفرّق و تشتت اجزاء نیست که با آب ممتزج بشود بحیث این که ماء معتصم صدق بکند و بگویند: تمامی موجود، آب است، این چنین مضافی قابل تطهیر نیست. ولو این که به تمامی موجود، آب حمل می‌کنند لکن بنحو مسامحه است، لذا اگر پرسند: غیر از آب هم چیزی هست؟ می‌گوید: آن هم قاطی آب شد. مضافی که اینطور با ماء ممتزج نمی‌شود و اعضائش متفرق نمی‌شود، قابل تطهیر نیست. اگر متنجس بشود، نجاستش منتفی نمی‌شود، چون استهلاک ندارد. مثل دهن متنجس. دهنی که مایع است و متنجس شده، مثل زیت متنجس اگر به ماء معتصم بریزید بما این که با اجزاء مائیه ممتزج نمی‌شود، دهن در نجاست خودش باقی می‌ماند و این دهنی که مثلاً روی آب ایستاده است نجس است، پاک نمی‌شود.

دلیل قابل تطهیر نبودن دهن و مضاف حل نشده در آب

مؤید و بلکه دلیل این معنا روایاتی است که در سمن و در زیت متنجس وارد است که امام علیه السلام در آنجا فرمود: اما سمن و زیت اگر ذائب باشد «فلا تأکله و استصبح به» استصبح کن. اگر اینها قابل تطهیر و طهارت بودند، امام علیه السلام می‌فرمود که بریز توی آب کزّ مثلاً، مطلقاً نمی‌فرمود که «و استصبح به، و لا تأکله». از این معلوم است که اینها قابل تطهیر نیستند چون در اجزاء مائیه منتشر و با آن ممتزج نمی‌شوند بحیث این که بر همه، ماء صدق کند. بدان جهت می‌گویند: روغن روی آب ایستاده. علی هذا الاساس اینجور متنجسات محکوم به طهارت نمی‌شوند.

دلیل علامه بر قابل تطهیر بودن تمام مضافها

لکن از علامه (فده) نقل شده که ایشان ملتزم شده، تمام مضافها حتی مثل السمن و الزیت و امثال ذلک اگر به ماء معتصم متصل بشوند، به همان اتصال به ماء معتصم پاک می‌شوند. استهلاک هم نمی‌خواهیم تا بگویید: در سمن و زیت و اینها نمی‌آید. همین که

مضاف به ماء معتصم متصل شد مثل کرّ و جاری، محکوم به طهارت می شود. این را از علامه حکایت کرده اند و دلیل این معنا شاید آن روایتی است که خود علامه در کتاب مختلف ذکر فرموده است که ابا جعفر علیه السلام به غدیری از ماء رسید. یک آبی که در گودی جمع شده بود، لابد به حد کرّ بوده، به واسطه این کلامی که می فرماید. در آنجا دارد که حضرت ابی جعفر علیه السلام اشاره کرد «فاشار الی غدیر ماءٍ و قال: انّ هذا لا یصیب شیئاً الاّ و قد طهّره» این غدیر از ماء اصابت نمی کند شیئی را مگر آن که آن شیء را پاک می کند. بدان جهت اگر مضاف هم متصل شد، این روغن را ریختیم توی آب کرّ و متصل به آب کرّ شد در این صورت «انّ هذا لا یصیب شیئاً الاّ و قد طهّره» مضاف هم شیئی است که این کرّ به آن اصابت کرده و آن را هم باید پاک کند.

یک روایتی هم در ماء المطر هست که گفته شده: با این روایت هم می شود استدلال کرد و آن مرسله کاهلی^(۱) است «عن عدّة من اصحابنا» کلینی نقل می کند از عده ای از مشایخش، ایشان هم نقل می کنند از احمد بن محمد، احمد بن محمد هم یا عیسی است یا خالد علی کلام و ظاهرش هم این است که احمد بن محمد بن عیسی است. احمد بن محمد بن عیسی الأشعری القمی نقل می کند از علی بن الحکم. علی بن الحکم هم از اجلاء است. عن عبد الله بن یحیی الکاهلی که او هم از اجلاء است. «عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام» روایت مرسله است. «فی حدیث قال: قلت: یسئل علیّ من ماء المطر» تا آن جا که امام علیه السلام می فرماید: «کلّ شیء یراه ماء المطر فقد طهر» هر چیزی که ماء مطر آن را ببیند، یعنی ماء مطر به آن اصابت کند، آن شیء پاک می شود. قهراً شیء متنجس مراد است، موردش هم همین طور است. در این صورت می فرماید: «کلّ شیء یراه ماء المطر فقد طهر». اگر فرض کردیم مضافی که سمن متنجس است را گذاشتند باران رویش بیارد، وقتی که باران روی آن بارید، صدق می کند که «کلّ شیء یراه المطر فقد طهر». کانّ این وجه استدلال اینها است.

اشکال استدلال به روایت مختلف و کاهلی برای کلام علامه

ولکن از این استدلال به نحوی که در تنقیح توضیح داده، جواب فرموده‌اند که این دو روایت، دو اشکال دارد: یک اشکال این است که آن اولی که روایت مختلف است را علامه به چه سندی از ابی جعفر علیه السلام بر ما نقل می‌کند؟ سند به ما نرسیده است. روایت سند ندارد تا ببینیم سندش اشخاص حسابی هستند تا روایت معتبر بشود یا نه؟ روایت دومی هم که عبدالله بن یحیی الکاهلی عن رجل بود که آن رجل را نمی‌دانیم ثقة است، یا اقلاً یک شخصی است که معروف است، یک مدحی دارد تا لاقلاً حسنه بشود، این هم که معلوم نیست. این یک اشکال که روایتین من حیث السند اشکال دارند.

و اما من حیث الدلالة: به مضمون این روایتین نمی‌شود ملتزم شد برای این که لازمه این روایت، این است که آن روغن و زیت که ماء مطر بر آن باریده است یا ماء الکر به آن اصابت کرده است، به یک سطحش اصابت کرده، ماء کر به سطح روغن متصل می‌شود یا ماء المطر به سطح روغن اصابت می‌کند. غایت مدلول روایتین این است که آن سطح پاک است؛ اما این که مابقی آن هم پاک باشد، تمام سمن پاک بشود یا فرض بفرمائید تمام زیت پاک بشود دیگر از این دو روایت نمی‌شود استفاده کرد.

فرموده‌اند: کما این که در تنقیح هست، اگر خشبی متنجس باشد، تمام اطرافش حتی جوفش متنجس باشد، خشبی است که توی بول بود، بول به تمامی اجزایش نفوذ کرده است، بعد ماء کر یا ماء المطر به یک طرف این خشب اصابت کرد، چطور است که نمی‌شود گفت این خشب بتمامه پاک شده است، فقط آن سطحی که ماء المطر یا کر به آن اصابت کرده، پاک است اینجا هم همین طور است. غایة الامر این است که از این دو روایت استفاده می‌شود که سطح ظاهر زیت پاک شده. سطح ظاهر را هم که نمی‌شود جدا کرد. اما این که بگوییم: تمام زیت پاک شده، از این دو روایت استفاده نمی‌شود. کما این که در خشب هم نمی‌شود استفاده کرد. اصابه باید به تمام اجزاء بشود. آن ماء باید به تمام اجزاء متنجس اصابت کند و در مواردی که شیء قابل استهلاک نباشد اینطور نمی‌شود.

اگر قابل استهلاک نباشد آب به تمام اجزائش نفوذ نمی‌کند باید با آب ممتزج بشود.

عدم جواز قیاس کردن مقام به باب خشب متنجس

این فرمایش را فرموده‌اند لکن درست نیست و نمی‌شود قیاس به خشب کرد. چون در مایعات وقتی فرض کردیم این روایتین دلالت کرد که سطح ظاهر زیت پاک شده، اگر این دلالت تمام باشد و «کل شیء یراه المطر» دلالت کند بر این که سطح ظاهر زیت پاک شده است چون به مناسبت حکم و موضوع، آنچه مطر به آن اصابت کرده است پاک شده است. اگر این روایت به این معنا دلالت کرد قهراً حکم می‌شود هم‌اش پاک است. چون مایع واحد کما ذکرنا سابقاً وقتی که میز و جدایی در اجزائش نباشد، اگر حکم به نجاست بعضش شد معنایش این است که همه‌اش نجس است. اگر حکم به طهارت بعضش شد معنایش این است که همه‌اش پاک است. چون مایعات به نظر عرف وقتی که مایع واحد باشد و میزی در اجزائش نباشد، عرفاً متحمل دو تا حکم نیست. بخلاف الخشب و غیر ذلک من الاجسام الجامدة. آنجا اگر حکم به طهارت یک جزئی از آن خشب یا هر جسم جامدی کردند، عرفاً موجب این نیست که سایر اجزائش پاک است.

پس اگر سند این دو روایت تمام بود، می‌شد به این دو روایت استدلال کنیم، محتمل بود و بعید نبود که بگوییم: مقتضای این دو روایت این است که این مضاف هم پاک شده است چون اصایه مطر کرده است. آن که اصایه مطر کرده، پاک است بقیه هم بالتبع پاک می‌شود؛ چون نمی‌تواند متحمل دو حکم بشود، مایع است و میزی ندارد. ولکن بما این که این روایتین من حیث السند ضعیف هستند، نمی‌شود به اینها اعتماد کرد و حکم به طهارت کرد. به اطلاق اینها نمی‌شود تمسک کرد و حکم کرد به این که مایعات متنجسه هم به اصابت مطر یا به اصابت ماء کرّ، پاک می‌شود.

مقتضای مناسبت حکم و موضوع

ولکن محتمل است کسی بگوید: اگر این روایتین من حیث السند هم تمام بودند،

مناسبت حکم و موضوع این است که این که گفته شد شیئی که مطر به آن اصابت می‌کند پاک می‌شود یعنی اگر به تمام مواضع متنجسش اصابت کند پاک می‌شود ولو در مایعات. در حالی که در اینجا مطر به بعض مواضع متنجس اصابت کرده نه به تمام اجزاء آن.

بعید نبود که بگوییم: این روایتین «کل شیء یراه المطر» به مناسبت حکم و موضوع، «یراه المطر» یعنی اگر مطر به آن موضع متنجس از آن شیء اصابت کند پاک می‌شود. و در مفروض، ماء مطر به بعض مواضع متنجسه اصابت کرده است نه بتمامه.

عمده این است که سند اینها تمام نیست. و الاً بعید نبود کسی ادعا کند که اگر مطر به بعض مواضع هم اصابت کند «اصاب» صدق می‌کند و چون که مایع واحد است بالتبع مابقی هم پاک می‌شود. با این احتمال انصرافی که گفتیم که انصراف دارد یعنی فهم عرفی این است که به مواضع متنجس اصابت کرده باشد و الاً اگر شیئی است که مطر به مواضع ظاهرش اصابت کرده و مواضع متنجسش باقی مانده، بلا اشکال پاک نمی‌شود. مناسبت حکم و موضوع این است که آن کل شیئی که مطر به مواضع متنجسش اصابت کرده، پاک می‌شود. و کیف ما کان سنداً تمام نیست، دلالتشان هم خدشه دارد.

باقی ماند روایت أخرایی که بسا اوقات توهم می‌شود که از این روایت آخری می‌شود حکم کرد به این که مضاف هم قابل تطهیر است حتی مثل السمن و الزيت آنها را هم می‌شود به واسطه آب تطهیر کرد. وقتی که روغن را به آب کرّ ریختند جوشاندند، که قل قل کرد و آب کرّ به تمام اجزایش اصابت کرد پاک می‌شود، ولو استهلاک هم حاصل نشده باشد چون گفتیم: سمن و زيت از چیزهایی است که استهلاک ندارد، آبی از استهلاک است، لذا می‌گویند: روغن روی آب است.

استدلال به روایت سکونی برای قابل تطهیر بودن همه مضافها

روایت از سکونی^(۱) است که سابقاً از آن تعبیر به معتبره می‌کردیم و بعید هم نیست

سندش اعتبار داشته باشد. محمد بن یعقوب کلینی (رض) عن علی بن ابراهیم صاحب التفسیر، صاحب تفسیر هم عن ایبه، از پدرش عن النوفلی عن السکونی که در کافی، این سند خیلی تکرار شده است. عین این سند تکرار شده است. «عن ابی عبد الله صلی الله علیه و آله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الماء یطهر و لا یطهر».

نسکونی از اهل عامه، ولی توثیق شده

نکته‌ای بگوییم. این سکونی از عامه است و لکن توثیق شده است شخص موثقی است. شیخ (قده) در کتاب عده، سکونی را توثیق کرده و فرموده است که اصحاب ما به روایات سکونی عمل می‌کرده‌اند علی تفسیره. و راوی از سکونی که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی است، حسین بن یزید نوفلی است. راوی از سکونی متعدد است و لکن غالب روایات سکونی را حسین بن یزید نوفلی نقل می‌کند. این حسین بن یزید نوفلی، توثیق خاصی ندارد لذا در این سند، تأمل می‌کرده‌اند که اعتبار داشته باشد. و لکن می‌شود گفت که این سند اعتبار دارد، چون در کافی آنقدر روایات را به این سند نقل کرده است و شیخ هم که در عده فرموده است: اصحاب ما به روایت سکونی عمل می‌کرده‌اند که غالب روایات سکونی هم از حسین بن یزید نوفلی است. غالب روایاتش این است و علاوه در اسناد کامل الزیارات هم هست. ولو آن اسناد کامل الزیارات را ما تمام نمی‌دانیم که توثیق عام بشود که تفصیلش را بحث کرده‌ایم، ولی به هر حال می‌شود گفت که این سند معتبر است. پس این سکونی عامی است.

نکته این است. شاهد بر این که از عامه است، کان این شخص، امام صادق صلی الله علیه و آله را از باب این که راوی فقیهی است از فقها و راوی حدیثی هست از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از مولانا امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و از آباء و اجدادش تا امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله، به این عنوان کان قبول می‌کرده است. ظاهرش این است.

شاهد بر این، این است که اکثر روایاتی را که از امام صادق صلی الله علیه و آله دارد، امام صادق صلی الله علیه و آله از خودش نمی‌گوید، یا از رسول الله صلی الله علیه و آله است مثل این روایت که البته

اینجورش کم است یا از جدش علی ابن ابی طالب علیه السلام است و به او می‌رساند. معلوم می‌شود که او به این عنوان به امام صادق علیه السلام عقیده داشت و ایشان را قبول داشت. روی این اساس عامی است و لکن شخص ثقه است، عیبی ندارد روایتش هم که گفتیم بد نیست.

آنجا دارد «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الماء يُطَهَّرُ و لا يُطَهَّرُ» آب پاک می‌کند و لکن پاک نمی‌شود. گفته‌اند: آب پاک می‌کند یعنی هر چیزی را پاک می‌کند. کل شیء را آب پاک می‌کند و هیچ چیزی هم آب را پاک نمی‌کند. روی این اساس به آن جمله اولی تمسک می‌کنیم که «الماء يطهر» یعنی کل شیء. یکی از این کل شیء مضاف است. پس این روایت دلالت می‌کند آب کل شیء را پاک می‌کند. این جور کان توهم شده است.

جواب از استدلال به روایت سکونی برای قابل تطهیر دانستن تمام مضاف‌ها و لکن سابقاً عرض کردیم که ما دو مقام داریم: یک مقام این است که آیا فلان شیء طهور هست یا طهور نیست؟ مطهریت بر او اعتبار شده است یا نشده است؟ یکی هم عبارت از این است که وقتی شینی طهور شد، چه چیز را پاک می‌کند و چطور پاک می‌کند. کدام متنجس را پاک می‌کند و با کدام کیفیت آن را پاک می‌کند. مثلاً متنجس به بول دو دفعه شستن می‌خواهد. آب قلیل باشد باید بر متنجس وارد بشود، آب قلیل مورود نشود و الا آب قلیل پاک نمی‌کند.

این اطلاق «الماء يطهر» در مقام اول است که ماء، مطهر اشياء است، اما کدام اشياء قابل تطهیر هستند و شرط تطهیر آنها چیست؟ شرط تطهیر مضاف این است که باید مثلاً در اجزاء مائیه ممتزج بشود بحيث این که به مجموع ماء اطلاق بشود که معنای استهلاک است. یا این شرط را ندارد، این روایت در مقام بیان این نیست.

اگر شک کنیم که آبی مطهر هست یا نیست؟ یک قسم از آب مثل آب دریا یا چاه، این روایت به درد می‌خورد «الماء يطهر» الماء آن را هم می‌گیرد. و اما در جایی که ما شک در متنجسی بکنیم که این متنجس هم قابل تطهیر هست یا مثل نجس العین قابل تطهیر

نیست، یا در کیفیت تطهیرش شک کنیم، همان طور که به این روایت نمی شود تمسک کرد و گفت که اعیان نجسه پاک می شود و «الماء یطهر» آنها را هم می گیرد. همان طور که نمی شود برای این به عمومش تمسک کرد و گفت که اعیان نجسه پاک می شود، در بعض اعیان متنجسه هم اگر شک کردیم که قابل تطهیر هستند یا نیستند یا در کیفیت تطهیر آنها شک کردیم که فلان امر، معتبر است یا معتبر نیست، نمی شود به این روایت تمسک کرد. جواب این جمله «الماء یطهر» این است که به این اطلاق در مقامی که ما در صدد آن هستیم که مضاف قابل تطهیر هست و کیفیت تطهیرش این است، نمی شود تمسک کرد. این روایت این جهت را نمی گوید. این روایت در مقام بیان حکم طهوریت ماء است که اگر شک کردیم آبی طهور است یا بعض المیاء فقط طهور هستند، به اطلاقش تمسک می کنیم، می گوئیم: «الماء یطهر»، حتی ماء مصنوعی، آبی را که بشر از ترکیب دو جزء درست کرده است و آب تولید کرده است، می گوئیم: «الماء یطهر» آن را می گیرد. آب مقطر را هم می گوئیم می گیرد. «الماء یطهر» تمام اقسام ماء را می گیرد. اما اگر شک در متنجس کردیم که این متنجس، قابل تطهیر هست یا نه؟ یا کیفیت تطهیرش چه جور است، به این روایت نمی شود تمسک کرد. این مربوط به فقره «الماء یطهر».

و اما «لا یُطهر» کنایه از این است که «لا یتنجس». ماء نجس نمی شود، نه این که نجس شد، پاک نمی شود. ظهور عرفی این است که لا یطهر، یعنی لا یتنجس. همین جور هم هست، ملتزم می شویم که آب متنجس نمی شود. منتها این یک عمومی است از عمومات، «خلق الله الماء طهوراً» که در بعض روایات که گفتیم از عامه نقل شده است هست «لا ینجسه شیء» منتها یک استثنائی دارد. «الماء لا یطهر» الا در صورتی که تغیر پیدا کند یا قلیل شود که ادله تخصیصش می زند. ظهورش این است. نه این که آب بعد از نجس شدن پاک نمی شود. این فضیلت ماء نیست. ماء را خداوند تبارک و تعالی طوری قراود داد و حتی تشریحاً هم اینجور اعتبار کرد که پاک می کند و پاک نمی شود یعنی نجس نمی شود. قرینه مقام این است که دارد فضیلت ماء را می فرماید که اگر ماء نبود بشر در قدر آن کثافات و هکذا در قذارات شرعیه می ماند بدان جهت است که ماء مطهر است ولکن

متنجس نمی شود معنایش این است. منتها یک عمومی است که در بعضی جاها استثناء دارد. آنجا ملتزم می شویم که متنجس می شود.

و اما «لا یطهر» یعنی بعد از نجس شدن پاک نمی شود یعنی با سایر اشیاء پاک نمی شود، به این معنا حمل بکنیم که «الماء یطهر» یعنی خودش را هم می گیرد، ماء پاک می کند حتی خودش را. «لا یطهر» یعنی با سایر اشیاء پاک نمی شود. به غیر ماء پاک نمی شود، به این معنا حمل کنیم، خلاف ظاهر است. بله یک معنای درستی به دست می آید، مطلبش درست می شود، ماء همه اشیاء را مثلا پاک می کند حتی خودش را و لکن خودش با سایر اشیاء پاک نمی شود. این معنای درستی است و لکن خلاف ظاهر است. کما اشرنا سابقا، این روایت در مقام مطهریت ماء و خصوصیت ماء است که شارح آن را ظهور قرار داده است که وقتی که متنجس با آن تطهیر می شود پاک می کند و خودش هم نجس نمی شود.

امکان استدلال به روایت سکونی برای حکم به طهارت غساله

بعید نیست ما به این روایت تمسک کنیم و به طهارت غساله متنجس حکم کنیم. آن غساله ای که آب آن را پاک می کند یعنی بعد از شستن، آن متنجس پاک می شود. چون یک شستنی است که بعد از آن، باز متنجس در نجاستش باقی است. - ان شاء الله خواهیم گفت - مثل این که ثوبی که بول به آن اصابت کرده است - بول نه سایر نجاسات - اگر ثوب را یک دفعه شستیم، آب آن را پاک نمی کند. باز باید دو دفعه با آب قلیل بشوییم.

جاهایی که بعد از شستن، متنجس پاک می شود که آن غسله دومی است یا در آن متنجساتی که اصل غسل مرة کافی است، تعدد در آن معتبر نیست، به این روایت تمسک کنیم و بگوییم: «الماء لا یطهر»، یعنی این مائی که پاک می کند خودش نجس نمی شود. غساله محکوم به طهارت است. این را می شود به این بیانی که عرض کردم گفت. هذا تمام کلامنا در این که مضاف به واسطه استهلاک پاک می شود و استهلاک باید طوری باشد که یا انعدام موضوع بشود که حضرات می فرمایند یا طوری بشود که دیگر عرفا

تبعیت حکمی پیدا کند، خودش پیدا نباشد که بگویند: همه اش آب است و اما مثل روغن و مانند آن پاک نمی شود کما ذکرنا.

مضاف تبدیل کننده آب کَرّ از اطلاق به اضافه

(عروه ج ۱ ص ۲۹، فصل فی المیاء مسأله ۷): «إذا ألقى المضاف النجس فی الكَرّ فخرج

عن الاطلاق الی الاضافة تنجس ان صار مضافاً قبل الاستهلاك، و ان حصل

الاستهلاك و الاضافة دفعة لا یخلو الحکم بعدم تنجسه عن وجه، لکنه مشکل».

بعد مرحوم سید در عروه مسأله دیگری مربوط به فروع استهلاك است عنوان

می کند که اگر مضاف متنجسی را در کَرّ ریختند و این مضاف کاری کرد که این ماء

مطلق کَرّ را از اطلاق به اضافه خارج کرد؛ یک شربت متنجسی بود ریختند داخل حوض،

قبل از این که خودش مستهلک بشود همه آب را شربت کرد، می فرماید: حکم می شود به

تنجس این مضاف یعنی تمامی آب. «إذا ألقى المضاف المتنجس فی الكَرّ، فخرج الكَرّ

عن الاطلاق الی الاضافة تنجس ان صار مضافاً قبل الاستهلاك» قبل از این که این آب

مضاف در آن مستهلک بشود، مضاف شد، در این صورت این نجس می شود.

در مقام سه فرض هست؛ ایشان (قده) دو فرضش را ذکر کرده اند و لکن صوری که در

ما نحن فیه متصور می شود، سه تا است: اولی عبارت از این است که مضاف را در کَرّ

بریزیم و این مضاف در کَرّ مستهلک بشود. یعنی در آب مطلق مستهلک شد و همه اش

آب مطلق شد. ثم بعد از زمانی که این مضاف را ریخته بودیم، کَرّ را برگرداند مضاف

کرد. همان طور که میته ای را که انداختند توی حوضی، توی آبی و در آن حوض ماند،

حوض هنوز تغییری پیدا نکرده، میته را در آوردند انداختند بیرون، بعد از یکی دو روز

می بینند که آب بوی گند می دهد. این اول تأثیر نکرد، میته آب را تغییر نداد. آب اول غلبه

کرد و لکن ثم به مرور زمان، آثار آن میته در آب ظاهر شد.

این هم همین طور است. فرض بفرمایید دبس متنجس را ریختند به حوضی که خیلی

پر بود و مائش کثیر بود که این اصلا گم شد، همه اش ماء مطلق بود، متشتت شد و متفرق

شد. آب در طعم اولی باقی است. طعمش هم فرقی پیدا کند، عیبی ندارد، چون جلسه قبل گفتیم: مضاف متنجس اگر تغییری به اوصاف بدهد عیبی ندارد، اما مستهلک شد. شیره نماند، هر کس نگاه کند می گوید: این آب است. ثم بعد از مرور یک روز، دو روز، آب شربت شد. این شیره اثر گذاشت و از صورت ماء بودن خارج کرد. «ألقی المضاف الی الکر فاستهلک» مضاف مستهلک شد، ثم بعد ذلک آن مائی که هست مضاف شد. صاحب عروه این صورت را متعرض نشده است.

در این صورت حکم می شود به طهارة الماء بلاشبهة. برای این که بناء علی مسلک مشهور که استهلاک، انعدام موضوع است، آن وقتی که این شیره را در این آب ریختند و در این آب مستهلک شد، موضوع متنجس، متفی شد. پس تمام آب پاک است. بعد که این آب به مضاف مبدل شد، این مضاف جدید «لم یلاق نجساً حتی یتنجس». گفتیم: مضاف ولو اکرار باشد و با نجس ملاقات کند، نجس می شود. این مضاف جدید ولو مضاف است و لکن حکم به طهارتش می شود چون با نجس ملاقات نکرده است.

فرض اینجور شد که آب مطلق بود، این مضاف را در آن ریختند مستهلک شد، تمامی آب مطلق بود، پس پاک بود، موضوع منعدم شد. بعد این دوباره مضاف شد، این مضاف جدید «لم یلاق نجساً حتی یتنجس». لذا بنا بر مسلک مشهور، حکم به طهارت مجموع می شود. علی مسلکنا هم همین جور است برای این که آن وقتی که مستهلک شد، این آب محکوم به طهارت است. چون ادله طهارت آن را گرفت. وقتی ادله طهارت گرفت، اطلاقات آن روایت می گیرد که این آب محکوم به طهارت است، ولو بعد مضاف بشود. مضافی که دیگر با نجس ملاقات نکرده است ولو بعد مضاف بشود پاک است.

ما نحن فیه، بعینه مثل مثالی است که اشاره کردم. یک آب کثیر و کزی بود، میته نجسه را در آن انداختند، یک مقدار هم ماند و لکن هیچ تغییری در آب نداد. میته را درآوردند انداختند بیرون. آب پاک است. ثم بعد یوم او ایام، دیدند آب بو می دهد. آن میته اثر گذاشته است، بو می دهد، حکم می شود به طهارت آن ماء چون عین نجس، ولو ماء را تغییر بدهد وقتی ماء نجس می شود که عین نجس به ملاقات و وقوع فی الماء تغییر بدهد

کما سیأتی ان شاء الله. آن وقتی که واقع فی الماء بود، لم یغیر الماء. ماء محکوم به طهارت بود و آن وقتی که تغییر داده است، تغیر در آب پیدا شده است، عین نجس در آن واقع نشده است بدان جهت پاک است. همان طور که آنجا حکم به طهارت می‌کنیم در ما نحن فیه هم حکم به طهارت می‌کنیم. این هم همین طور است. این صورت اولایی که صاحب عروه (قده) متعرض نشده است. دو صورت دیگر باقی می‌ماند.

صورت ثانی این است: مضاف متنجس را در کَرّ ریختند، اول، این کَرّ به واسطه ریختن این مضاف، از اطلاق به اضافه خارج شد، آن کَرّ مطلق صار مضافاً، بعد مضاف، مستهلک شد. عکس فرع سابقی. اول آب کَرّ مضاف شد، یعنی آن مضاف متنجس مستهلک نشده بود بلکه این مضاف متنجس را که ریختند، خود آب را مضاف کرد. بعد مضاف ملقی مستهلک شد و آب مطلق شد، هم‌اش آب مطلق شد. این صورت را می‌فرماید: محکوم به نجاست است.

صورت ثالثه هم این است که خروج ماء از اطلاق و استهلاك المضاف المتنجس هر دو در یک آن شده است. قبل و بعد ندارد. در این صورتین سابقین - اول و دوم - قبل و بعد بود و لکن در فرض ثالث، قبل و بعد ندارد. در آن آنی که مضاف مستهلک شد، در همان آن، ماء از اطلاق به اضافه خارج شد. در این صورت حکم نمی‌کند. می‌فرماید: در این صورت هم حکم به تنجس، خالی از وجه نیست و لکن حکم به تنجس مشکل است. در این دو فرضی که ایشان فرموده تأمل بفرمایید حیث این که حضرات فرموده‌اند که فرض ثالث، غیر معقول و غیر ممکن است و بعضی‌ها مثل مرحوم نائینی فرموده‌اند: فرض اول ایشان - فرض اول در عبارت عروه که صورت دومی می‌شود که ما گفتیم - که اول ماء از اطلاق به اضافه خارج بشود بعد مضاف مستهلک شود تا ماء مطلق بشود که صورت ثانی از صور ثلاثه بود و صورت اولی در فرض عروه است، آن هم غیر معقول است. فرموده این دو صورتی که ایشان فرموده است عقلاً ممکن نیست اینها تحقق پیدا کند. ملاحظه بفرمایید ببینیم آیا هر دو تا ممکن است یا هیچ کدام ممکن نیست یا یکی ممکن است و دیگری ممکن نیست؟
و الحمد لله رب العالمین.